

## جان پنداری ، مانا و فراطبیعت نادر نورزائی هایدلبرگ ، مارچ 2016

### مقدمه

این نوشته برای فهم بهتر نوشته قبلی ام که درگفتمان نشر شده است (سیر شناخت از اسطوره به دین و علم) کمک خواهد کرد. آن مقاله بسیار فشرده است و مسائل زیادی در آن مطرح شده اند که نیاز به بسط بیشتر دارند. خواننده می تواند این دو نوشته را با هم از نظر بگذراند تا استفاده بهتر از هر دو ممکن شود.

از تمام جلوه های زندگی عقلانی ، عاطفی و اجتماعی انسان جلوه ای مذهب از همه مشکل تر است که تعریفی جامع از آن بدست دهیم ، ولی هیچ یک از اهمیت دین برخوردار نیست. مذهب که مبنی بر باور فراطبیعت است عمومی و جهان شمول است. مذهب چنان با بافت فرهنگی و اجتماعی جوامع پیوند خورده است که تمایز اش بعضی اوقات از جلوه های روزمره و غیر مذهبی نا ممکن می شود. شاید یک تعریف منفی بهتر باشد که بگوییم مذهب چه چیزی نیست. دین را نمی توانیم محدود به مفهوم خدا و یا خدایان بکنیم. ادیان می توانند تنها جان پندارانه باشند و به ارواح باور داشته باشند. دین به داشتن کتاب و یا کتابهای مقدس هم خلاصه نمی شود و به داشتن امتی از نیایش کننده گان و داشتن معبد هم وابسته نیست و به همین دلیل به گروه روحانیون مسلکی هم نیاز ندارد. چکیده ای کلام این است که: باور به نیروهای فراطبیعی رفتاری معین با ارتباط به این باور اساس همه ای ادیان است.

### فراطبیعت

تمایز طبیعت و فراطبیعت یک امر فرهنگی است. چیزی که برای یکی طبیعی است می تواند برای دیگری فراطبیعی باشد. در اروپا که هنوز علم و صنعت پیشرفتی نداشت ، بسیاری چیز ها و وقایعی را فراطبیعی می پنداشتند که امروز تفسیر ساده فیزیکی و طبیعی دارد. هرچه علم به پیش می رود به همان اندازه بیشتر جلوه های زندگی انسان اموری طبیعی می شوند. در افغانستان امروزی هم مسائل زیادی هنوز جنبه فراطبیعی دارد و به همین دلیل مردم به تعویذ و دعا و جن گیر و رمال مراجعه می کنند تا مشکل شان حل شود. حتی با سوادان فاکولته خوانده هم درمواری زیاد افکار جان پندارانه دارند و فکر می کنند نیروهای فراطبیعی در زندگی ما دخالت دارند. انسانها درکل تمایل به باور به فراطبیعت دارند و این میراث تطور نوع انسان است. رشد علم فیزیکی هنوز نتوانسته خرافات را از ذهن انسان بیرون کند.

فرق اساسی بین فراطبیعی و طبیعی مربوط به یک کیفیت عاطفی - احساسی است یعنی احساسی که فراسوی انتظارات ماست ، چیزی خارق عادت ، اسرارآمیز یعنی همان فراطبیعی. باورهای مذهبی معمولاً ذهنی و مرموز اند و باورهای طبیعی به اساس عینیت و عقلانیت بوجود می آیند. مفاهیم مقدس و روزمره در جامعه شناسی **دورکهایم** می تواند به این تمایز کمک کند. مقدس آن چیزی است که: غیر عادی و آنجهانی است. احساس ما درباره اش با رمز ، خوف و رجاء و احتیاط همراست است. چیز روزمره برای ما شناخته شده ، معمول و پیش پا افتاده است و احساس ما درباره اش قبول آن به حیث امر مسلم و بدیهی است. هرچه روزمره است طبیعی است و هرچه مقدس است فراطبیعی. طبیعی آن است که به اساس تجارب روزمره ظهور می کند و مقدس آن است که غیر عادی و خصوصی است. در نتیجه احساس ما به آنها متفاوت است.

باورهای فراطبیعی نتیجه رشد تطوری مغز انسان است. انسان درباره ای محیط اطرافش فکر می کند و به نتایجی درباره علیت و رابطه ای اشیاء و تبعات عمل اش می رسد. بعضی از این باورها طبیعی و گروهی فراطبیعی اند. حدس این است که باورهای فراطبیعی در عصر پلیولتیک یا حجر قدیم بوجود آمده اند و تا **عصر محوری** بیشتر مظاهر و کنش های انسان هارا تعیین می کردند. در اروپا با شروع رنسانس ، روشنگری و تمدن شهری و صنعتی بیشتر باور های فراطبیعی جای خود را به باورهای طبیعی داده اند.

### عصر محوری

عصر محوری که در بالا ذکر اش رفت اشاره به باور فیلسوف آلمانی **کارل یاسپرز** است که در کتاب معروف اش که به نام: **اندر ریشه و هدف تاریخ** در سال 1949 مطرح کرده است. او با مطالعه پژوهش های کهنه تاریخی به این نتیجه رسید که ریشه

ادیان جهانی و فلسفه یونان را می توان در سالهای 800 تا 200 قبل از میلاد جستجو نمود. این مقطع از تاریخ را او به نام عصر محوری نامید. او می نویسد که: در این زمان مسائل فوق العاده زیادی رخ می دهند. درجین لائوتسه و کونفسیوس ظهور می کنند ، در هندوستان اوپانیشاد ها به میان می آیند و بودا ظهور می کند. تمام دیدگاه های فلسفی مانند شکاکیت ، ماتریالیزم ، سفسطه و هیچ گرائی رشد می کند. در ایران زردشت جهان بینی خیر و شر را مطرح می کند ، در فلسطین پیامبران یهود ظهور می کنند و در یونان هومر ، وفیلسوفانی مانند پارمنید ، هراکلیت ، افلاطون و غیره. در این زمان که هنوز روش تحقیق می شود ، انسان مرحله اسطوره ای را پشت سر می گذارد. رهبران فکری همه تمدن های یاد شده به این فکر می شوند که شرایط زندگی انسانی چگونه باشد. خدایانی که تا آن زمان در روی زمین زندگی می کردند و وجه انسانی داشتند جای بخصوصی به بخود می گیرند یعنی آسمان و این باور ها به گونه که هنوز مکانیزم اش کاملاً روشن نیست از طرف مردم قبول می شود. با این تمایز تنشی بین ناسوت و لاهوت (این جهان و آن جهان) بوجود می آید. کسی که به پهلوی قدرت های زمینی قرار می گیرد و اوامر خدا را اعلام می دارد مورد توجه مردم قرار می گیرد و به رسمیت شناخته می شود. این کسان همان پیامبران و کاهنان اند. این پیامبران اعتماد به نفس مردم عادی را تقویت می بخشند و به آنها رفتار مناسب را درس می دهند و به زندگی شان معنا می دهند. پیروان شان این اخلاقیات را نهادینه می کنند (کلیسا ، کنیسه) و تصورات پایه گذاران اولیه را بین مردم پخش می کنند و قصه هایی به آنها می افزایند که شامل سنت هر مذهب می شود.

### فورم های فراطبیعت

فراطبیعت را می توانیم به دوشکل جان پنداری و مانا تقسیم کنیم. جان پنداری باور به موجوداتی غیر مادی است که به نام های متنوعی یاد می شوند مانند: اشباه ، جن ، بلا ، فرشته ها ، شیطان ها و خدایان. خاصیت مهم آنها غیر مادی بودن آنهاست که بدون تن و کالبد اند ولی برای کسانی که به آنها باور دارند نیروهای واقعی اند. آنها تابع قوانین طبیعی نیستند و در محدوده ای نیروهای فیزیکی قرار ندارند و فراسوی مکان ، زمان و ماده اند. این فراطبیعت است که آنها را به اموری مرموز و شگفت انگیز مبدل می کند.

**ادوارد تیلر** ، انسان شناس قرن نوزدهم انگلیس ، با مطالعه مظاهر متنوع جان پنداری به این نتیجه رسید که سرچشمه ای جان پنداری در رویا های بشر ، مرگ و زندگی نهفته است. در رویا های خود ، ما فراسوی منطق روزمره و طبیعت و واقعیت می رویم و تجاربی گوناگون خوش و ناگوار را تجربه می کنیم ، در گذشته فرو می رویم و آینده را پیش گوئی می نهائیم ، ما جاهائیرا که بوده ایم در رویا می بینیم و به جاها ئیکه هیچ وقت نبوده ایم سر می زنیم ، ما با مرده ها صحبت می کنیم و زمان و مکان هیچ محدودیتی در رویا های ما ندارند.

ما در رویا از جای مان حرکت نمی کنیم و ساکن هستیم با وجودیکه تمام جهان را در رویا درمی نوردیم. در اینصورت است که انسان نمی تواند این واقعیت رویا را نادیده بگیرد و باید برایش شرحی پیدا کند. برای انسان اولیه و امروز رویا یک واقعیت است. انسان اولیه با تفکر در این باره به این نتیجه رسید که ما دوبخش داریم: یکی بدن ما که از گوشت و پوست است و بخش دیگری که روح ماست و این باور اصل جان پنداری است و یک مفهوم عمومی و جهانشمول است. روح نیروی حیاتی است و به بدن حیات می بخشد و درجین خواب روح از بدن بیرون می شود و در آفاق به سیر و سیاحت می پردازد. رویای بلند ما که در آن روح بر نمی گردد همانا مرگ است. بدنی که حامل روح نیست دیگر نیروئی ندارد و از هم می پاشد. مرضی نتیجه صدمه به روح و یا رفتن روح از بدن است.

برای انسان اولیه این انسان نیست که روحی دارد بلکه همه ای موجودات زنده مانند حیوانات روی زمین ، پرندگان و نباتات از روح برخوردار اند. بوسیله تفکر قیاسی انسان اولیه به آنها هم خواص آدم را می دهد. ارواح بعد از مرگ به اشباه مبدل می شوند و همیشه در حرکت اند و در میان انسانها زندگی می کنند ، در همان جمعیت و یا در جای بخصوصی که ارواح زنده ها گاهی به ملاقات آنها می روند.

### پرستش طبیعت

نسبت دادن روح به دیگر زنده جان ها به باور **تیلر** به پرستش طبیعت انجامید. از اینجا توتیمیزم (باور سرخپوستان امریکا که حیوانی را به حیث سمبول نیاکان خود و یا خدا می پرستند و او را تنها در مواردی مقدس شکار می کنند و گوشت اش را نوش جان می نمایند) و خدایان انواع ظهور می کنند. نه تنها از نیاکان خود انسانها خدا می سازند بلکه از نباتات و حیوانات هم خدا ساخته می شود. از این باور ها بعداً کثرت خدائی دوران انسان "وحشی" ظهور می کند که به خدایان آسمان ، زمین ،

رعد و برق ، باد ، آتش ، آب ، آفتاب ، ماه و خدایان زراعت ، شکار ، تولد ، جنگ و مرگ باورداشتند. به گفته ای تیلر " درس مرم شناسی از عنصر مهم مذهب انسان ، پرستش دریاچه ، چاه آب ، جوی ورودخانه ، این است که چیزی که برای ما شعر است برای انسان اولیه فلسفه بود. برای ذهن او آب نه بوسیله نیروئی طبیعی تابع قوانین فیزیکی حرکت می کرد بلکه با نیروی زنده و ارادی. "

### مانا

باور به فراطبیعت تنها محدود به باور به موجوداتی با ارواح نمی شود. مفهوم مانا ، که از زبان های مالینیایی گرفته شده و برای آنها مفهومی زنده است ، نیروئی فراطبیعی است که از موجود نشاءت نمی کند بلکه بخشی از خواص اشیاء است مانند خاصیت جاذبه برای اجرام. مانا یک نیرو است ولی نیروی حیاتی نیست بلکه جزئی از انسانها و اشیاء است. بخصوص نیروی خارق عادت برای انجام کارهاست. مانا در واقع در کارهای خارق عادت ظهور می کند طوریکه این خارق عادت مربوط به ارواح نیست. مهارت های خارق عادت بعضی از اشخاص به نیروی مانا نسبت داده می شود. یک نجار خوب نیروی مانا دارد. دانای گروه که از همه با دانش تر است به خاطر مانا است. جنگجوی ماهر از نیروی مانا برخوردار است. مانا با وجودیکه نیروی غیر شخصی است ولی در اشخاص متمایز می شود و هم در سنگ و چوب موجود است. سنگی با شکل غیر طبعی و نامعمول می تواند صاحب مانا باشد. نیروی مانا فراسوی قوانین طبیعت است و بالای قوانین عادی است به همین صورت نیروی فراطبیعی است.

### دین و جادو

جان پنداری و مانا وجوه ذهنی باورهای فراطبیعی اند. انسان بر مبنای باورهایش عمل می کند و دین و جادو مفاهیمی اند که رابطه انسان را با فراطبیعت منعکس می کند. آنها دونوع عینی سازی بیرونی باورها اند. تمایز بین آنها مربوط به انگیزه نهفته در فراطبیعت است. آیا انسان بازچه موجودات فراطبیعی است که از خواص روانی انسانها برخوردارند و به مقابل آنها نمی تواند مقاومت کند؟ اگر جواب این سؤال مثبت است رابطه اش با آنها و رابطه آنها با انسان از نوع مذهبی خواهد بود. اگر تحت شرایطی انسان بتواند نیروهای فراطبیعی را ، چه از نوع جان پندارانه و یا چه از نوع مانا باشد ، رام کند و یا در کنترل خود قرار دهد ، رابطه اش با آنها از نوع جادو خواهد بود. در بین این دو قطب رفتار متنوعی ممکن است.

### نگرش دینی

چیزی که رفتار مذهبی را از جادو متمایز می کند خوبی یکی و بدی دیگری نیست ، بلکه فقط حالت روانی شخص مؤمن است که رفتارش را تعیین می کند. در حالت باور دینی انسان قدرت برتر نیروهای فراطبیعی را که خوشی او به آنها وابسته است اذعان می کند. نگرش اش به آنها از نوع تابعیت ، تسلیم و احترام است. رفتار انسان به مقابل آنها شامل: درخواست ، زاری و تضرع ، دعا ، قربانی و پیش کش هاست.

### نگرش جادوئی

جادوگر به این باور است که نیروهای فراطبیعی را تحت شرایطی می تواند کنترل کند. او به این باور است که فورمول جادوئی اش را اگر دقیق انجام دهد می تواند نیروی های فراطبیعی را کنترل نماید و در خدمت خود قرار دهد. نیروی فراطبیعی از خود نمی تواند مقاومت کند و مجبور است واکنش لازم را انجام دهد. رفتار مذهبی مؤمنانه و پارسامنش است و رفتار جادوگر متکبرانانه و با اعتماد به نفس همراه است. معمولاً جادو موثر واقع می شود. موثریت اش مربوط به دو دلیل است:

1. تصادف: اگر زمان لازم را داشته باشیم میشود که واقعه ای دلخواه محقق شود.
2. تلقین روانی: وقتی جادو برضد اشخاص متوجه باشد و آنها حدس بزنند و یا بدانند که جادو شده اند تحت تاثیر تلقین مبتلا به چیزی می شوند که گمان کرده اند.

بدینصورت جادو به علم شباهت دارد. جادوگر به این باور است که فورمول اش علت واقعه ایست که بوقوع می پیوندد. تفکر اش شبیه تفکر علمی است و رابطه علیت را اساس قرار میدهد ، گرچه علیت جادوئی چیزی مجازی و غیر علمی است. بیشتر باورهای علمی قبلی هم شکل جادوئی داشتند و امروز مورد قبول نیستند. تخنیک و فورمول جادوئی بیشتر به تخیل خلاق شبیه است و یک نوع کامروائی است. در جوامع بدوی بعضی جادوگران خود می دانند که فورمول های شان مجازی است ولی مردم را فریب می دهند و از هنر های چشم بندی و تردستی استفاده می کنند.

فرق نگرش دینی با جادوئی تبعات اجتماعی مختلف دارد. نگرش دینی به تبعیت از خدایان و نماینده های آنها یعنی شامان ها ، کاهن ها ، کشیش ها و ملاها بر روی زمین می انجامد. دین بسیار متمرکز تر و منظم تر است از جادو که ذاتاً امری فردی است. با وجود آن ، ادیان تنظیم شده عناصری از جادو را بکار می گیرند ولی درکل مخالف جادو اند که متضاد به اصل تابعیت و تسلیم به مقابل خدا و یا خدایان است. به خاطر اینکه جادو به علم شباهت دارد می تواند بوسیله پیشرفت های علمی پس رانده شود و علم جایش را بگیرد ، برخلاف دین که با عنصر وابستگی شخصی انسان همراه است و می تواند به مقابل پیش رفت علمی مقاومت نماید. دانشمندان امروز می توانند به باورهای دینی خود وفادار باشند درحالیکه همه ای شان جادو را رد می کنند.

### امتزاج دین و جادو

انسان بدوی بین دین و جادو تمایز برقرار نمی کند. این تمایز نتیجه تفکر علمی امروز است. او برای اینکه به اهداف اش برسد از هر دو استفاده می کند و آنها را به هم می آمیزد. هم زاری و دعا می کند و هم از اسباب جادو استفاده می نماید. روایتی را که مردم شناس امریکائی **ادمسن هوبل** از **آب روان** ، یک رئیس اقوام سرخ پوست های دشت های بزرگ امریکای شمالی ، نقل می کند مثال می زنیم: **هوبل** که در سال 1933 در دشت رودخانه مارها در ایالت آیداهو به مطالعات میدانی می پرداخت از زبان این رئیس قوم چنین می نویسد: "در گذشته های دور سرخ پوست های اینجا بازی پوکر را یاد گرفتند. من خواستم که در این بازی برنده باشم و دنبال پوها (قدرت) رفتم. من درکوها رفتم ، جائی که می دانستم انبوهی از موش های گپه ساز (موش جنگلی امریکای شمالی که اشیاء متنوعی را گپه می کند. ن.ن) در آنجا زندگی می کردند. من فقط شلوار کوتاهی پوشیده بودم ، نه غذائی خورده بودم و نه آبی نوشیده بودم. به طور متداوم به این موش های گپه ساز دعا می کردم و می گفتم : *ای موش های گپه ساز ، من انسانی بیچاره و فقیری ام. به من رحم کنید! هر جا که شما می روید هر چیز را گردآوری می کنید. من می خواهم مانند شما در بین مردم خود باشم. من می خواهم که هر چیز را در بازی پوکر جمع کنم. برای سه شبانه روز روزه گرفتم و دعا کردم. در شب چهارم ، یک موش گپه ساز بزرگ ، که پدرکلان همه بود ، پیش ام ظاهر شد و گفت "ای انسان! من دعا هایت را شنیدم و به تو رحم می کنم و قدرت خود را به تو می دهم. حالا تو این کار را باید انجام دهی: وقتی صبح می شود خشک شده بول ما را که روی سنگ هاست بتراش و آنرا در یک خلیته ای کوچک از پوست آهو کن و آنرا همیشه به گردن ات بیاویز. حالا برایت چهار خواندن یاد می دهم. وقتی می خواهی قدرت من را بکار گیری ، خود را به خاکستر چوب خشک تیمم ده که تمام رنگ و روغن از بدن ات پاک شود. این چهار خواندن را بخوان و وقتی که به بازی پوکر می روی همیشه برنده خواهی بود. تو مانند من می توانی هر چیز را گرد هم آوری طوریکه که من می کنم." او ، آب روان ، این فورمول را بکار می گیرد و موفق بوده تا اینکه روزی به بازی پوکر می پردازد بلا واسطه بعد از اینکه از یک رقص جنگی برمی گردد بدون اینکه رنگ ها را با خاکستر چوب خشک پاک کند و این نزدیک بوده که او را بکشد و متعاقباً قدرت خود را از دست می دهد و دیگر از فورمول موش های گپه ساز استفاده کرده نمی تواند.*

در این مثال می بینیم که **آب روان** از روش انسان مؤمن استفاده می کند و دعا می کند و روزه می گیرد و همزمان با آن از جادو استفاده می کند و به فورمول موش ها پناهنده می شود تا اینکه روزی از بی احتیاطی فورمول را به دقت تمام به کار نمی گیرد و این قدرت جادوئی را از دست می دهد.

### جادوی تقلیدی و تمثالی

جادو مبنی بر دواصل روانشناختی تداعی است. اصل اول این است که اشیاء و اعمال مشابه به هم خویشاوندی دارند. این منجر به جادوی تقلیدی و تمثالی می شود که در آن جادوگر افسونی را روی یک پیکر و تمثال می اندازد و روی این تمثال کاری را انجام می دهد که می خواهد. مثلاً سرخ پوستان پوئبلو در امریکا نماد هائی از ابرها را رنگ می کنند برای اینکه باعث آمدن باران شوند.

اصل دوم این است که اشیائی که زمانی با هم پیوند و یا رابطه ای نزدیک داشته اند روی هم تاثیر دارند. این باعث جادوی واگیر یا ساری می شود که در آن مثلاً موی کسی و یا ناخن کسی و یا تکه لباسی از کسی را جادوگر بدست می آورد تا افسون اش را روی آن انجام دهد به این باور که هر چه او به روی این می کند روی صاحب اش همان اثر را خواهد گذاشت. باور به جادوی تقلیدی منجر به ترس انسان بدوی از گرفتن عکس اش می باشد که مبادا جادوئی روی آن انجام شود. و باور به

جادوی واگیر باعث این است که این انسانها با رابطه به جای وزمان رفع حاجت کردن بسیار محتاط باشند که مبدا از مواد غایبه شان برای افسونی کارگرفته شود.

### **تابو یا حرام**

تابو عنصر منفی فرا طبیعی است. نیروهای فراطبیعی به صورت تلویحی خطرناک اند و باید با دستکش های ابریشمین به آنها برخورد کرد. وگرنه نیروی با قدرت شان می تواند باعث ویرانی و آفت برای انسان ها شود. محتوای تابو یک سری قواعدی است که می گوید چه رفتاری با رابطه با نیروی فراطبیعی نتیجه معکوس می دهد و باید از آن احتراز نمود. درواقع اکثر رفتاری که تابو اند خود به ندرت نتیجه منفی را همراه دارند. بیشتر تابوها را نمی توان شرح عقلانی داد.

### **عملکردهای تابو**

اولین عملکرد تابو حفظ امر مقدس به حیث امر مقدس است. با تقویت هیبت و ترس و بیم از امر مقدس و مرموز بودن آن از طرفی و مجازات کسانی که از تابو سرپیچی می کنند از سوی دیگر ، امر مقدس ثابت می ماند. عملکرد دوم تابو تمایز گروه ها ازهمدیگر و بدینوسیله استحکام بخشیدن به همبستگی گروهی است. حرام بودن شراب و گوشت خوک برای مسلمانان آنها را از گروه های دیگر متمایز می کند. طرزلباس پوشیدن زن های متأهل و غیر متأهل در فرهنگ های مختلف آنها را ازهم جدا می کند و فقط با لباس آنها می توان به موقعیت اجتماعی آنها پی برد. عملکرد سوم تابو عنصر کنترل اجتماعی است. در پولینیزیا ، افراد اشرافی از چنان مانا ای برخوردارند که شخص شان و به هر چیزی که دست می زنند تابو است. گناه ، مانند همه جا ، در پولینیزیا نیز نقض کردن تابوست که عملی قابل مجازات است. کنترل اجتماعی تنها به امور مقدس محدود نمی شود بلکه می تواند به رفتارهنجاری ، که مستقیم به مقدسات رابطه ندارند ، ولی می توان فکر کرد فراطبیعت به آنها نوعی علاقه ای دارد هم تعمیم داده شود. دراین جا اضطراب انسان از مجازات می تواند عامل مهمی برای کنترل اجتماعی باشد.